

درخت پرتقال



کارلوس فونتنس

ترجمه علی اکبر فلاحی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۲

Fuentes, Carlos

سرشناسه: فونتس، کارلوس، ۱۹۲۸-۲۰۱۲ م.

عنوان و نام پدیدآور: درخت پرنقال / کارلوس فونتس؛ ترجمه علی اکبر فلاحی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۳۱ ص.

فروست: ادبیات جهان؛ ۱۳۰. رمان؛ ۱۰۶.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۹۱-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فبا

یادداشت: عنوان اصلی: El naranjo.

موضوع: داستان‌های اسپانیایی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: فلاحی، علی اکبر، مترجم

رده‌بندی کنگره: PQ۷۲۹۷ / ف۹ د ۴ ۱۳۹۲

رده‌بندی دیویی: ۸۶۳/۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۵۴۴۶۱

این کتاب ترجمه‌ای است از:

El Naranjo

Carlos Fuentes

Panto de Lectura, 2007



انتشارات فوق

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

کارلوس فونتس

درخت پرتقال

ترجمه علی اکبر فلاحتی

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۹۲

چاپ شمساد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۱ - ۹۱ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 091 - 1

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۸۰۰ تومان

فهرست

۹	پیشگفتار مترجم
۱۹	دو کرانه
۸۳	فرزندان فاتح
۱۴۳	دو نومانسیا
۱۹۹	دو آمریکا

بیشگفتار مترجم

درخت پرتقال گیاهی پیوندی و دورگه است و به واسطه همین پیوند است که به نسبت درخت نارنج، که گیاهی شرقی است، میوه‌ای شیرین‌تر و پرآب‌تر دارد. درخت پرتقال روایت تاریخی، برخورد و درهم‌تنیدگی اقوام و فرهنگ‌هاست، تلاشی است برای کاویدن خاستگاه‌ها و ریشه‌های ملت‌های امروز و نگاهی است عمیق به تاریخ از دریچه ذوق و خلاقیت ادبی. اگر نگوییم کارلوس فوننتس در این اثر بیش‌ترین آزادی عمل را به قلم خود داده است، می‌توانیم با اطمینان بگوییم یکی از آزادانه‌ترین آثارش را خلق کرده است تا نگاه سنتی به تاریخ را به پرسش بگیرد. فوننتس این گیاه را نماد مکزیک و اسپانیا می‌داند و درهم‌آمیختگی فرهنگ‌ها و خون‌ها را زمینه‌ساز ظهور و بالندگی ملت‌ها، فوننتس در این اثر امتزاج عناصر تاریخی و درهم‌تنیدگی زمان را به همین نسبت ترسیم می‌کند تا درکی جامع از لحظات گذرای تاریخ را برای خواننده‌اش به ارمغان آورد. این جا همه چیز از ترکیب دو جنبه متفاوت شکل می‌گیرد، از به هم آمیختگی دو فرهنگ، دو ملت، دو خون. فوننتس تاریخ خود را می‌سازد و عناصرش را به هنر ذوق و خلاقیت درهم می‌تند تا روایتی

ادبی از تاریخ بیافریند. از دیدگاه فوئنتس، تاریخ دست‌نوشته‌ای است که وقتی پاک شود، پس پشتش دست‌نوشته دیگری نمایان می‌شود که آن نیز خود پوششی است بر چهره روایتی دیگر. بدین صورت، روایت فوئنتس از تاریخ نوعی ضدروایت یا نفی روایت است. این‌گونه همه چیز ممکن است به شیوه‌ای دیگر خلق شود و به بالندگی برسد. فوئنتس در درخت پرتقال نمی‌خواهد گرفتار چارچوب زمان باشد، بلکه می‌خواهد فراتر از زمان باشد.

در یکی از روزهای ماه تیریه سال ۱۵۱۹ میلادی، ارنان کورتس^۱ همراه ششصد سرباز اسپانیایی به سواحل شبه‌جزیره یوکاتان^۲ در جنوب شرقی مکزیک امروزی رسید تا از زمینه‌ساز فتح سرزمینی شود که ده برابر وسیع‌تر از اسپانیا بود. او فرزند اسپانیایی از اهالی ولایت اکسترمدورا^۳، واقع در غرب اسپانیا، بود. اکسترمدورا سرزمین فقر و تنگدستی بود و در عین حال، زادگاه فاتحان و ماجراجویان دیای نو.^۴ او در تلاش برای ساختن آینده و تغییر سرنوشت خود به عضویت قشونی درآمد که برای اکتشاف و فتح سرزمین‌های نو عازم جزایر هند غربی^۵ بود و به واسطه مشارکت در فتح کوبا مورد توجه و لطف فرماندار جزیره قرار گرفت و توانست صاحب زمین و رعایا شود. اما کورتس بلندپرواز، فرصت‌طلب و خوش صحبت بود. به محض آن‌که بخت به او رو کرد، فرصت را منتهم تشمرد

1. Hernán Cortés

۲. Yucatan، شبه‌جزیره‌ای است در جنوب شرقی مکزیک.

۳. Extremadura، ایالت غربی اسپانیا که امروزه در مرز پرتغال واقع است.

۴. Nuevo Mundo، نامی است که کاشفان اسپانیایی بر جزایر و سرزمین‌های قاره آمریکا گذاشتند.

۵. Indias Occidentales، نامی است که کاشفان و فاتحان اسپانیایی بر جزایر دریای کارائیب گذاشتند.

و فرماندهی قشونی را برای فتح یوکاتان برعهده گرفت. او با چرب‌زبانی و وعده و وعید ششصد نفر را برای این مأموریت اکتشاف به خدمت گرفت که عمدتاً از کهنه‌سربازان و کارآزمودگان جنگ‌های اروپا بودند.

ارناند کورتس اولین اسپانیایی نیست که به سواحل یوکاتان می‌رسد. پیش از او نیز قشون‌کنشی‌های دیگری به این سرزمین شده بود که هیچ کدام نتوانسته بود زمینه‌ساز استقرار اسپانیایی‌ها در زمین سفت^۱ شود. فوئنتس بخت و اقبال را یاریگر کورتس می‌داند، زیرا ساکنان سرزمین‌های نو، درست در همان زمان، منتظر ظهور یکی از ایزدان خود بودند. در آن روزگار، سرزمین‌های آمریکای مرکزی به پادشاهی‌های کوچکی تقسیم می‌شد که عموماً تحت سلطه امپراتوری مکزیکا^۲ به پایتختی تنوچیتلان^۳ بود. پیشگویان مقدس قوم مکزیکا با، به تلفظ بومی، مکشیکا سال‌ها در پی یافتن نشانه‌هایی الهی برای پایه‌گذاری پایتخت خود بودند. آن نشانه عقابی بود که ماری به منقار داشت و بر کاکتوس نشسته بود. آن‌ها، پس از دیدن این نشانه امیدبخش، شهر تنوچیتلان را در محل مروزی شهر مکزیکو بنا نهادند و پس از آن، با تکیه بر دانش کشاورزی و نیروی جنگاوری، سایر تمدن‌های آمریکای مرکزی را به انقیاد خود درآوردند. آن‌ها از آن پس در انتظار ظهور یا مراجعت ایزد کتسالکواتل^۴ بودند، ایزدی که با نیروی؛

۱. Tierra Firme، عبارتی است مربوط به دوران امپراتوری اسپانیا که به خشکی اشاره در مقایسه با جزایر دالالت دارد.

۲. Mexico، امپراتوری اقوام مکزیکا به پایتختی تنوچیتلان که امروزه بخشی از مکزیکو سینی است. این امپراتوری، طبق افسانه‌های اقوام بومی، در سال ۱۳۲۵ میلادی پایه‌گذاری شد و با فتح شهر تنوچیتلان به دست اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۲۱ منقرض شد.

۳. Tenochtitlán، شهری که مرکز مذهبی و حکومتی امپراتوری مکزیکا بود. بقایای این شهر امروزه در مرکز شهر مکزیکو واقع است.

۴. Quetzalcóatl، کتسالکواتل با مار پربوش به عقیده بسیاری از محققان ایزد اصلی فرهنگ

ماورایی می‌آمد تا اعمال بندگان خاکی را بسنجد. او از شرق، از زادگاه خورشید، می‌آمد تا ببیند از آب و خاکی که به آن مردمان بخشیده بود چگونه استفاده کرده‌اند. این ایزد در سنگ‌نگاره‌های معابد آرتک‌ها به شکل هاری ترسیم شده است که، به جای قلنس، پر دارد و مانند عقاب پرواز می‌کند. بدین صورت، کتسالکواتل ترکیبه یا دربرگیرنده تمامی فضایل و توانایی‌های زمینی و آسمانی بود، یعنی ترکیب مار و عقاب، نگاره‌ای که امروزه بر پرچم مکزیک نقش بسته است.

در این اوضاع فرهنگی و سیاسی، ایرانان کورتس به نام مسیحیت و در اصل برای ارضای جاه‌طلبی‌هایش به سواحل یوکاتان رسید و خیلی زود متوجه شد که پادشاهان محلی و تمدن‌های کوچک از سلطه و سیادت تنوچیتلان ناراضی‌اند. بنابر تفرتی که پادشاهان آرتک کاشته بودند ثمر داده بود و کورتس قصد داشت تا مواش را به نفع خود بچیند. پس با رؤسای قبایل و پادشاهان محلی متحد شد. از سوی دیگر، قبایلی که به اسپانیایی‌ها روی خوش نشان ندادند قتل‌عام شدند. اما ساز و برگ نبرد تنها برگ برنده قشون اسپانیایی نبود، حتی شاید برای پیروزی بر تنوچیتلان کافی هم نبود. کورتس مدیون معجزه کلام زنی سرخپوست است. به لطف او توانست اقوام بسیاری را با خود متحد و همراه کند. آن زن مالیتسین^۱ نام داشت. او را پیش‌تر در مقام برده به یکی از قبایل محلی فروخته بودند، تا این‌که رئیس آن قبیله او را همراه چند زن دیگر، به نشان احترام و دوستی، به اسپانیایی‌ها پیشکش کرد. مالیتسین زبان اسپانیایی را

مایا و سایر فرهنگ‌های آمریکای مرکزی بوده است. باور به ظهور منجی یا همان کتسالکواتل در فرهنگ مایا وجود دارد. در فرهنگ مایاها، او خدایی است که می‌آید تا جهان را بر از عدل و داد کند. مار استعاره از زندگی جسمانی و محدودیت‌های آن و پر استعاره از زندگی روحانی انسان است.

کواتموک،^۱ پسرعموی پادشاه مقتول، به مبارزه با اسپانیایی‌ها پرداختند اما دیگر خیلی دیر شده بود و سرنوشتی غیر از ذلت و مرگ در انتظار آخرین پادشاه آزتک‌ها نبود.

در درخت پرتقال مردگان از وقایع احتمالی سخن می‌گویند که در تاریخ رخ نداده است، اما در داستان رخ می‌دهد. البته از نگاه فوئنتس تاریخ فتح مکزیک جلوه‌های دیگری نیز دارد. او در داستان «دو کرانه» روایت فتح مکزیک را با هجوم مایاها به اسپانیا به پایان می‌رساند. فوئنتس مار پرپوش را بر فراز اسپانیا به پرواز درمی‌آورد تا همه به دیدن شکوهش کور و گنگ شوند. روایت او عکس روایت رسمی تاریخ است: طبق روایت رسمی تاریخ، اسپانیایی‌ها مکزیک را فتح می‌کنند، ولی این‌جا سرانجام سرزمین خودشان به دست مایاها فتح می‌شود. شماه‌گذاری معکوس بخش‌های داستان اول هم ناظر به همین نکته است و، در عین حال، یادآور سیر مدور تاریخ است.

در داستان «فرزندان فاتح» او صدای فرزند کورتس را می‌شنود، فرزندی که از زن‌ها و معشوقه‌های فاتح به یادگار مانده‌اند و تاریخ برای هر کدام سرنوشتی متفاوت و حتی متناقض رقم زده است. برادری برخوردار از تمامی مواهب پدر، که خون اسپانیایی در رگ دارد ولی خود را مکزیکی می‌داند، و دیگری فرزند مالینچه، برادری محروم از نام و نشان پدر، دورگه‌ای که نماد ملت مکزیک است. در داستان اول و دوم، فوئنتس صدای کورتس و فرزندانش را می‌شنود. او به مردگان نعمت کلام می‌بخشد تا داستان زندگیشان را تعریف کنند. این‌جا مردگان از وقایع، انگیزه‌ها، بیم‌ها

۱. Cuahutemoc یا Guatemotz، آخرین پادشاه مکزیک است که در ۱۵۲۵ میلادی به دست کورتس کشته شد.

به سرعت آموخت و به مترجم و مشاور کورتس تبدیل شد و او را با بغض‌ها و کینه‌های خفته، آرزوها و آرمان‌های اقوام و درکل با رموز سرزمین نو آشنا کرد. کورتس نیز با او ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد که یکی از اولین مکزیکی‌های دورگه است و نماد امتزاج و درهم‌تنیدگی دو فرهنگ در دو سوی اقیانوس اطلس. بومیان نام این زن را مالینچه^۱ گذاشتند که به معنی خائن است، زیرا در نظر آن‌ها او به ملت و سرزمینش خیانت کرده بود، اما امروزه از او با نام مادر مکزیک نو یاد می‌شود.

موکتسوما، پادشاه آزتک‌ها، خود را رابط ایزدان و بندگان می‌دانست. او نمایندگانی نزد کورتس فرستاد. همه چیز در نظر فرستادگان پادشاه عجیب و ماورایی می‌نمود. مردانی ریشو میان لاک‌های آهنین و مجهز به سلاح‌های آتشین، توپ‌های غران و از همه عجیب‌تر سوار بر موجودی شکوهمند به نام اسب، آن‌هم در سرزمینی که اسب و سوارکاری ناشناخته بود. بومیان کورتس و یارانش را با کتسالکواتل و ثول‌ها^۲ اشتباه گرفتند. به گمان آن‌ها اسپانیایی‌ها رویین‌تن بودند؛ اسپانیایی‌ها نیز کشته‌های انگشت‌شمارشان را شبانه و مخفیانه دفن می‌کردند تا افسانه نامیرایشان بیش از پیش قوت بگیرد و این‌گونه شد که موکتسوما، بی‌خبر از خطری که در کمینش بود، به پیشوازشان رفت و آن‌ها را با احترام به تنوچیتلان آورد و این‌گونه امپراتوری‌اش را به دست خود نابود کرد. پس از قتل موکتسوما، آزتک‌ها، که متوجه اشتباه خود شده بودند، به رهبری

1. Malinche

۲. Moctezuma، آخرین پادشاه امپراتوری مکزیکا یا آزتک‌هاست که از ۱۵۰۲ تا ۱۵۲۰ میلادی حکومت کرد.

۳. Teotl، در نائواتل، که زبان بخش اعظم بومیان مکزیک است، به معنی خداست، اما امروزه در زبان اسپانیایی آمریکای مرکزی به معنی بیگانه و خارجی است.

و امیدهایی می‌گویند که تاریخ در باره‌شان سکوت می‌کند، اما داستان به آن‌ها جان می‌دهد.

نویسنده در «دو نومانسیا» محاصره شهر نومانسیا توسط سپاه روم را بازآفرینی می‌کند. این نبرد نه تنها محل برخورد فرهنگ روم، کارتاژ و سلتیری^۱ است، بلکه صحنه همزادآفرینی فوئنتس نیز هست، فرصتی است برای بیان دوگانگی و، همین‌طور، اتحاد جسم و روح. این روایت آغاز دوباره و جاودان داستان‌هایی است که تا ابد ناتمام و ناگفته مانده‌اند. فوئنتس می‌گوید که هیچ‌کس بدون تخیل به آنچه بر ساکنان شهر نومانسیا ضمن محاصره سپاه روم گذشت پی نخواهد برد. این جا وقایع از زبان شاهدان عینی روایت می‌شود. آن‌ها که در تاریخ سکوت کرده‌اند حالا، به معجزه ادبیات، سخن می‌گویند. حال آن‌که در غیر این صورت نومانسیایی‌ها بایست تا ابد ساکت می‌ماندند، زیرا تاریخ را همواره فاتحان می‌نویسند.

داستان چهارم از این مجموعه، با عنوان «آبرلون و فاحشه‌ها»، به دلیل بی‌پردگی توصیف و شرح صحنه‌ها امکان چاپ نداشته است. اما، در پس این بی‌پردگی، پیامی عمیق نهفته است. این اثر حاری نوعی بی‌اعتنایی تلخ و گروتسک است. نویسنده در این داستان می‌خواهد این پیام را به خواننده بدهد که هنوز هم ایران کورتنس‌ها برای فتح آمریکای لاتین و بهره‌کشی از آن به این سرزمین می‌آیند. او کورتنس امروزی را تصویر می‌کند: هنرپیشه درجه دو هالیوود که به قصد گذران تعطیلات به شهر ساحلی آکاپولکو^۲ در مکزیک سفر می‌کند. این هنرپیشه ایرلندی است، یعنی دورگه‌ای فرهنگی که حالا در

۱. Celtibero، به مجموعه تمدن‌های سلتی گفته می‌شود که پیش از سیطره روم در شبه‌جزیره Π پیری ساکن بودند.

۲. Acapulco، بندری در ساحل اقیانوس آرام در مکزیک. -م.

کسوت آپولون از آمریکا می‌آید تا مکزیک را به محل فسق خود بدل کند. بدین طریق، فوئنتس نقیضه داستان آپولون در اساطیر یونان را به کار می‌گیرد تا رابطه میان آمریکا و مکزیک را از دیدگاه خود توصیف کند: هنرپیشه قایقی تفریحی کرایه می‌کند که به شکلی پیام‌سما «دو آمریکا» نامیده می‌شود و همراه هفت دخترک میان اقیانوس می‌رود و حین عیاشی و ضمن لهو و لعب با آن‌ها ناگهان می‌میرد یا می‌توان گفت که از مرگ کوچک به مرگ بزرگ می‌رسد. فوئنتس به او هم این قدرت را عطا می‌کند که پس از مرگ برای خوانندگان صحبت کند. گفتار او پس از مرگ بی‌طرفانه و رک می‌شود و استقرار در جایگاه مردگان به او نقش دانای کل می‌دهد. او می‌بیند که خبر ناپدید شدنش در روزنامه نیوزویک چاپ شده است و پس از مرگ حس می‌کند که بیش تر مکزیکی است تا آمریکایی. گویا او خود نیز دچار بهره‌کشی دیگران بوده است. در پایان داستان، جسد او مانند جسد کورتس نقابی بر چهره دارد مخصوص مراسم خاکسپاری بومیان مکزیک و با نقش و نگاری که درک ناشدنی و تفسیرناپذیر می‌نماید.

عنوان داستان پنجم «دو آمریکا» است. فوئنتس در این داستان سعی می‌کند تاریخ تکراری کشف آمریکا را بازآفرین کند. او دفتر خاطرات و ثبت وقایع روزانه کلمب را با این هدف بازنویسی می‌کند. فوئنتس آگاه است که بخش اعظم دفتر ثبت وقایع روزانه دریانوردی کلمب که به دست ما رسیده است توسط پدر بارتولومه د لاس کاساس نقل شده است. فوئنتس کلمب را در هیئت یک یهودی اسپانیایی معرفی می‌کند که - پس از فتح کوردوبا در قرن پانزدهم به دست سپاهیان پادشاهان کاتولیک و، به تبع آن، اخراج مسلمانان و یهودیان از اسپانیا - آواره شده است. کلمب هزاران صفحه شرح وقایع روزانه، نامه و گواهی نوشت، اما در مسیر بازگشت از اولین سفر به قاره آمریکا درگیر طوفان شد و خلاصه آن‌ها را

در بطری یا محفظه‌ای گذاشت و به ناچار به دریا انداخت. اما فوئتس این واقعه را به نحو دیگری روایت می‌کند. کلمب به باغ عدن رسید، نه باغ عدنی که ادیان وعده می‌دهند، بلکه بهشتی زمینی و شخصی، بهشتی مادرانه. کلمب آن شرح وقایع را جعل کرد تا بتواند به تنهایی از مواهب آن بهشت زمینی بهره‌مند شود، از مواهب و نعمات بهشتی مادرانه، باغ عدنی که پرتقال درخت اصلی‌اش است و تمامی دایه‌های کلمب با شیرشان آن‌ها را سراب می‌کنند. اما کلمب همراه جزیره جادویی‌اش تا زمانه حاضر دوام می‌آورد و سپس شاهد هجوم صنعت جهانگردی زیاده‌خواه و ویرانگر ژاپنی‌ها به جزیره بهشتی‌اش می‌شود.